

عقل‌گرایی سعدی در «عدل و تدبیر و رای»

دکتر فرح نیازکار
دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت

چکیده:

در این مقاله کوشیده شده است تا ضمن بررسی اهمیت عقل و عقل‌گرایی در اندیشه سعدی، به این مقوله در باب نخست بوستان به گونه ویژه پرداخته شود تا ضمن برشمردن اهمیت آن همگام با عدالت که بنیاد اصلی یک حکومت را تشکیل می‌دهد، به ریشه‌های خردورزی و ضرورت تدبیر آن در این باب و از دیدگاه سعدی پرداخته شود.
کلید واژه: بوستان سعدی، عقل‌گرایی، خردورزی.

به نطق است و عقل آدمیزاده فاش چو طوطی سخنگوی نادان می‌باش

(سعدی، ۱۳۷۶: ۳۴۵)

اهمیت عقل و عقل‌گرایی در اندیشه سعدی به گونه‌ای است که نخستین باب از بوستان خویش را با عنوان «عدل و تدبیر و رای» به این امر اختصاص می‌دهد و به تحلیل کارکرد آن همگام با عدالت می‌پردازد که در حقیقت بنیاد اصلی حکومت بر یک

اجتماع است و بدین ترتیب ضرورت تدبیر و خردورزی را در حکایات گوناگون و نتایج حاصل از آن مورد بررسی قرار می‌دهد.

اگر چه اختلاف نظرهای بسیاری پیرامون گرایش به عقل یا گریز از آن در باور و آثار اندیشمندان وجود دارد، اما به گونه‌ی اجمالی می‌توان گفت که به باور اجماع، عقل سودانگاری که در قید منفعت‌های دنیوی و زودگذر گرفتار می‌شود، مورد نکوهش بوده و اهل معرفت نیز با صاحبان این عقل به طعن سخن می‌گویند، ولی اگر عقل در قید خواسته‌های نفسانی و امور زودگذر محدود و مقید نگردد، نه تنها مورد نکوهش اهل معرفت قرار نمی‌گیرد، بلکه یک لطیفه ربانی محسوب می‌شود که منشاء تعالی و تکامل شناخته می‌شود. با این رویکرد به عقل، چنان که از تعاریف برمی‌آید، عقل به دو نوع قابل تقسیم است:

۱. عقل کلی که از آن به «عقلِ عقل» تعبیر می‌شود و همان عقل سلیم است که از آفات وهم و خیال و قیاس کاذب در امان است.

این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاه است و صورت‌ها رُسل

(مولانا، ۱۳۸۲: ۲۱۹)

و یا:

عقل کل و نفس کل مرد خداست عرش و کرسی را مدان کز وی جداست
مظهر حق است ذات پاک او رو بجو حق را و از دیگر مجو

(همان: ۷۴۱)

۲. عقل جزئی یا تحصیلی و کسبی که گرفتار وهم و ظن است.

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن زان‌که در ظلمات شد او را وطن

(همان: ۴۰۶)

آن عقلی که ممدوح است، همان عقل کلی است که بسیاری از عارفان و فیلسوفان به دفاع از آن برآمده‌اند و عقلی که اهل معرفت به آن معتقد نیستند، عقل جزئی‌نگر یا عقل

حسابگر است که به جهت تاثیر پذیری از نیروی وهم و خیال، نتایجی چون غرور و تکبر، خودپسندی، مقام دوستی و جاه‌طلبی، مکر و فریب را به بار می‌آورد.
عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا، مرد را بی‌کام کرد

(همان: ۷۴۱)

شمس‌الدین ابونصر فارابی از جمله فیلسوفانی است که علیرغم زندگی زاهدانه و مجاهدانه خود، تنها راه وصول به مقصد را ریاضت نمی‌داند و خود برای وصول به مقصد، راه فکر و تامل را در حقایق امور برگزید. او معتقد به وجود عقل فعال (که همان عقل مجرد کلی است که بر عوالم مادون خود مسلط است و حقایق این عالم در آن منطوق است) و اتصال عقل معادی بشری بدان است. (فارابی، ۱۳۷۹: ۹۳).
 هم‌چنین در روایات آمده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْعَقْلُ. فَقَالَ لَهُ أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيَّ مِنْكَ بَكَ أَخَذُ وَبَكَ أُعْطِي وَبَكَ آثِيبُ وَبَكَ أَعَاقِبُ. نخستین چیزی که خداوند آفرید، عقل بود. پس خداوند به او فرمود: روی بیاور، پیش آمد، سپس فرمود: باز پس برو، اطاعت نمود. سپس فرمود: سوگند به عزت و جلالم که نیافریدم موجودی را که عزیزتر و بالاتر از تو باشد. [حال آگاه باش ای عقل!؛ ملاک و معیار امر و نهی من به انسان‌ها تو هستی و در نتیجه معیار عقاب و ثواب در برابر افعال و اعمال آنان نیز تو می‌باشی. (سعدی، ۱۳۷۶: ۸۸۷).

پیرامون اهمیت عقل سلیم بزرگان بسیاری سخن گفته‌اند، سعدی نیز از جمله کسانی است که از اهمیت این امر در کلیات خود غافل نبوده است.

گلستان سعدی به جهت خاستگاه اجتماعی خاصی که دارد، از قوانین ادب تعلیمی با منطق عقلانی بهره می‌جوید. سعدی در این اثر به بیان محاسن و معایب اجتماعی و اخلاقی بشر می‌پردازد و نیت خود را از این امر جز اصلاح جامعه و امور زندگانی مردم نمی‌داند، او بر آن است تا با ارائه راهکارهای عقلانی، نظام اجتماعی، امور کشورداری و انسان‌زیستی را به دیگران بیاموزد؛ این سخن بدان معنی است که سعدی در گلستان با معیار عقل‌گرایانه و خردورزانه به تبیین حوادث و رویدادها می‌پردازد و نتایج حاصل از

عملکردها را با همین «ترازوی عقل» می‌سنجد و بازتاب رفتاری انسان‌ها را از هر قشر و گروهی که باشند، همچون پادشاه و وزیر، درویش و فقیر، معلم و شاگرد، پدر و فرزند و... با معیار عقل و خرد مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد؛ چنان که در حکایات مختلف می‌توان این امر را بازیافت.

در باب نخست بوستان نیز از ترکیب دو عنصر (خرد و عدالت) پویا و دیرپایی که پیوسته در اندیشهٔ جامعه ایرانی وجود داشته و محل بسیاری از دغدغه‌ها و نیز شالودهٔ بسیاری از بنیادهای دیگر جامعه بوده، به تصویری اسطوره‌ای در جامعه پرداخته و نخستین درس حکمی خویش را در قالب عدالت و تدبیر و چاره‌اندیشی با بهره‌جویی از عقل سلیم به مخاطبش ارائه می‌کند.

«دانا»، «خرد»، «تدبیر»، «خردمندی»، «خردورزی»، «عاقل» و «عقل» از جملهٔ واژگان مورد استفاده وی در این مبحثند. او عقل و تدبیر را به یاری می‌جوید تا عدالت را تفسیر نماید و مورد تأمل قرار دهد و بدین ترتیب از حکمت نظری خود پیرامون باور به عدالت‌گرایی، به سویهٔ حکمت عملی، یعنی اجرای این عدالت در جامعه با مشارکت جمع حرکت می‌نماید. حکمتی که در اصطلاح؛ دانش بایدها و نبایدهاست و خواجه نصیرالدین طوسی آن را «دانستن مصالح کارها و قیام نمودن به آنها چنان که باید» می‌داند. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰: ۳۷).

در باب نخست بوستان، سعدی از سه مقوله حکمت عملی که دربرگیرنده: سیاست مدن، تدبیر منزل و تهذیب اخلاق است، بیشتر از مسیر سیاست مدن؛ یعنی چاره‌اندیشی جمعی حرکت می‌نماید و اصولی‌ترین مبحث آن؛ یعنی عدالت اجتماعی را مورد تأمل قرار می‌دهد و از همین روست که بخشی از تشکّل فرهنگ سیاسی ایران در قرن هفتم به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای مدیون و مرهون سعدی می‌گردد.

داستان‌های موجود در این باب به گونه‌ای الفبای تعقل و تفکر تاریخی ایرانی و نیز نواندیشی سعدی در بوستان را نشان می‌دهد. او با تکیه بر عقل، به عنوان روشنفکری نمود می‌یابد که در صدد توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعهٔ خویش است. روشنفکری که بر

اساس تعابیر گوناگون از چارچوب‌های سنتی در هر زمینه فراتر می‌رود و در صدد ایجاد ارزش‌های نوین و نیز احیای ارزش‌های فراموش شده با رویکردی نوین است. سعدی با به کارگیری قدرت انتقادی، به حل و فصل مسایل و مشکلات موجود در جامعه می‌پردازد و با گذر از اندیشه‌های رایج و سطحی، راهکارهایی خردورزانه و عملی ارائه می‌کند.

در باب نخست *بوستان*، سعدی از تعقل و تفکر در مسیر هدایت امور جامعه، سیاست، فرهنگ و زندگی روزمره مردمان یاد می‌کند و به ارائه راه‌حل‌های اجتماعی متناسب با فرهنگ مدنی اجتماع می‌پردازد. پند و اندرزگویی وی نیز برخاسته از همین جهان‌بینی اوست.

عقل‌گرایی وی در این باب در هر مقوله و رویدادی، مهم‌ترین شاخص نخستین باب *بوستان* است و در سایه چنین گرایشی است که او وضعیت نهادهای مختلف اجتماعی هم‌چون پادشاه و وزیر، عابد و رعیت، گله‌بان و جنگجو را انتقادپذیر می‌یابد و کنش‌های آنان را به نقد می‌نشیند.

در کنار هم قرار گرفتن دو عنصر *خرد* و *عدالت* که معیارهای فرهنگ سیاسی جوامع را تشکیل می‌دهند، آشکارترین حضور خود را در همین باب نخست *بوستان* به نمایش می‌گذارند. این‌گونه حکایات خود معرف مسایل متعارف در ادوار مختلف جامعه دیرپای ایرانی است که سعدی به ظرافت آن را به نمایش گذاشته است.

در این باب، سعدی قلمروی مدنی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد که بی‌شک تهذیب آن موجب تهذیب اجتماع و عرصه تأثیرگذاری آن نیز همان گستره اجتماع است. شاخص این دو عنصر برجسته در نخستین باب *بوستان* با نخستین بیت‌های آن معرفی می‌شوند:

شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگه‌دار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۱۱)

نوشیروان چنان که سعدی در گلستان نیز از آن یاد می‌کند:

زنده‌ست نام فرخ نوشیروان به خیر گر چه بسی گذشت که نوشین‌روان نماند

(همان: ۳۸)

به عنوان مظهر عدل و داد در فرهنگ ایران اسلامی ما شناخته شده است. رویکرد سعدی در نخستین بیت از نخستین باب *بوستان* نیز از همین منظر است.

بلافاصله پس از آن سعدی از دومین عنصر، یعنی خرد و دانایی یاد می‌کند:

نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش جویی و بس

نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند

(همان: ۲۱۱)

و در بخش دوم، همین نصیحت را در قالب دو شخصیت دیگر؛ خسرو و شیرویه می‌آورد:

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت در آن دم که چشمش ز دیدن بخت:

الاتا نیچی سر از عدل و رای که مردم ز دستت نیچند پای

(همان: ۲۱۲)

دامنه نفوذ خرد قهرمانان *بوستان* همچون وزیری از دیار عمان، از حوزه عملکرد محدود عدالت پادشاهانی عتاب‌زده فراتر می‌رود و پایان خوش متعلق به آن رویدادی می‌گردد که پادشاه به کلام خردورزانه وزیر، پیر یا هوشیار گوش می‌سپارد.

حضور توامان خرد و عدالت در *بوستان* یادآور مقوله فیلسوف - پادشاه جمهور *افلاطون* است که: برای تحقق مدینه فاضله یا پادشاهان باید فیلسوف شوند، یا فیلسوفان پادشاه و به قول سقراط این امر چندان ساده نیست، اما در عین حال غیر ممکن هم نیست.

در این داستان‌ها سعدی می‌کوشد تا با انتساب حکایتی به پادشاهی که عدالت و خرد وی مورد پسند و اقبال جمع است، همچون انوشیروان، نفوذ کلام و دامنه عملکرد اندیشه‌ای خود را گسترش دهد و در واقع به الگوسازی دست زند؛ الگویی استوار که از یک سوی بر پایه عقل و اندیشه استوار است و از دیگر سوی، تشکیل‌دهنده یکی از

اساسی‌ترین بن‌مایه‌های زندگی اجتماعی؛ یعنی عدالت است. او از طریق انتساب اقوال حکیمانه و خردورزانه به قهرمانان حکایاتش از عهدهٔ این مهم برمی‌آید.

هر یک از این دو عنصر و شاخص اصلی؛ یعنی تعقل و عدالت در قالب شخصیت‌هایی نمود می‌یابند همچون انوشیروان، خسرو، جمشید فرخ سرشت، دارای فرخ تبار، تُلکه، حجاج یوسف و... که با حرکت توامان و پیوسته، سعدی را در به تصویر کشیدن جامعهٔ ایده‌آل که در آن می‌توان به زندگی واقعی پرداخت، یاری می‌رسانند.

در این باب امکان حکومت استوار بر پایه عدل و متکی بر شاخص عقل و عملکرد واقعی‌آن در اجتماع و بازتاب نتایج آن مورد بررسی و نقد دقیق سعدی قرار گرفته است. در حکایت مسافری که سعدی از آن با عنوان « دانای شیرین سخن» یاد می‌کند و از دریای عمان بازآمده بود و دریا و هامون بسیاری را در سفر دیده بود؛ چون سخن گفتن و دامان گوهر فشاندن وی را می‌بیند بر آن می‌شود تا وزارت را بدو سپارد، اما شرط این امر را چنین بیان می‌کند:

به عقلش بیاید نخست آزمود به قدر هنر پایگاهش فزود

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۱۶)

و در ادامه آن در تمثیل:

چو قاضی به فکرت نویسد سجد نگرده ز دستاربندان خجل

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۱۶)

در می‌یابد که تفکر و تعقل را از جایگاه مهمی برخوردار است. او پس از آن که مقام وزارت می‌یابد، گرفتار دسیسه وزیر پیشین می‌شود، اما با خردورزی و سخن راندن از سر تعقل، خود را از این توطئه‌رهایی می‌بخشد و پادشاه که خود حکیم است و در سر اندیشه عدالت‌پروری دارد، خرسند از نتیجه امر به خود هشدار می‌دهد که:

به عقل ار نه آهستگی کردمی به گفتار خصمش بیازردمی

به تندی سبک دست بردن به تیغ به دندان برد پشت دست دریغ

(همان: ۲۲۰)

و در پایان نیز همین پادشاه:

به تدبیر دستور دانشورش به نیکی بشد نام در کشورش
به عدل و کرم سال‌ها ملک راند برفت و نکو نامی از وی بماند

(همان: ۲۲۰)

و پس از آن بلافاصله به جامعه و دوران عصر خود گریز می‌زند و نمونه بارز این خردگرایی و عدالت‌پروری را بوبکر سعد معرفی می‌کند که البته این امر خود از سر نازک‌اندیشی و خردوزی سعدی در تشویق بوبکر بدین امر و یا استمرار آن ناشی می‌شود:

از آنان نبینم در این عهد کس وگر هست، بوبکر سعد است و بس

(همان: ۲۲۰)

* در نصیحت به پادشاه باز از شاخص عقل و خرد بهره می‌جوید و آن را به آنان یادآور می‌شود:

نگویم چو جنگ آوری، پای دار چو خشم آیدت، عقل بر جای دار
تحمل کند هر که را عقل هست نه عقلی که خشمش کند زیر دست

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۲۰)

* در حکایت دارای فرخ تبار نیز که بی‌اندیشه در صدد به تیر خدنگ دوختن گله‌بان خویش به خیال دشمن است، از زبان گله‌بان او را به تعقل فرا می‌خواند:

مرا گله‌بانی به عقل است و رای تو هم گله خویش باری بی‌ای...

در آن تخت و ملک از خلل غم بود که تدبیر شاه از شبان کم بود

(همان: ۲۲۳)

* و یا در حکایت تُلکه که گر چه « به دورانش از کس نیاززد کس»، اما خود بر آن می‌شود تا جاه و ملک و سریر را رها کند و به کنج عبادت نشیند، دانای روشن نفسی از راه می‌رسد و او را هشدار می‌دهد که:

چو بشنید دانای روشن نفس به تندی برآشفت کای تُلکه بس!
طریقت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلِق نیست

(همان: ۲۲۵)

و بدین ترتیب راه طریقت را برابر با خدمت به خلق معرفی می‌نماید؛ نه در یکجانشینی و گوشه‌نشینی.

* در ماجرای مَلک سیرتی آدمی پوست که نامش خدادوست بود نیز سعدی چنین آغاز می‌کند:

خردمند مردی در اقصای شام گرفت از جهان کنج غاری مُقام...
در آن مرز کاین مرد هوشیار بود یکی مرزبان سستکار بود

(همان: ۲۲۶)

سعدی در این حکایت نیز از درایت و هوشیاری خدادوست استفاده می‌کند تا صریح و آشکار و بی‌پروا، ملک نوبتی را نسبت به ید ظلمانی‌اش آگاه کند و اصول مملکتداری و رعایت عدالت را بود یادآور شود:

وجودت پریشانی خلق از اوست ندارم پریشانی خلق دوست

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۲۷)

* باز در ماجرای قحط‌سالی دمشق، همپایی و همراهی دو عنصر عدالت و خردورزی را خاطر نشان می‌کند:

نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضو مردم، نه بر عضو خویش

(همان: ۲۲۹)

* او در تعریف آدمیزاده باز بر این نکته مهم از میان تمامی ویژگی‌های نوع انسانی تاکید می‌ورزد که:

نه هر آدمیزاده از دد به است که دد ز آدمیزاده بد به است
به است از دد انسان صاحب خرد نه انسان که در مردم افتد چو دد

(همان: ۲۳۳)

* در ماجرای حجاج یوسف نیز نیکمردی چنان که باید او را اکرام نمی‌کند و مورد عتاب بی‌اندیشه او قرار می‌گیرد. سعدی این بی‌اندیشگی را مورد نقد قرار می‌دهد به گونه‌ای که عقوبت رفتارش تا قیامت دامان او را می‌گیرد:

چو حجت نماند جفا جوی را به پرخاش درهم کشد روی را

(همان: ۲۳۴)

* در رابطه میان پدر و فرزند نیز تعقل به همراه عدالت حاکم است، به گونه‌ای که در اندرزوری‌ها خود را نشان می‌دهد:

یکی پند می‌داد فرزند را نگره دار پند خردمند را
مکن جور بر خردکان ای پسر که یک روزت افتد بزرگی ز سر
نمی‌ترسی ای گرک کم خرد که روزی پلنگیت بر هم درد

(سعدی، ۱۳۷۶: ۲۳۵)

* در حکایت جفاگستری که در ایامش، روز مردم چون شام بود، باز با در کنار هم قراردادن این دو امر؛ یعنی عدالت و تعقل بدین نتیجه می‌رسد که:

به تدبیر رستم در آید به بند که اسفندیارش نجست از کمند...
ز تدبیر پیر کهن برمگرد که کار آزموده بود سالخورد
در آرنند بنیاد رویین ز پای جوانان به نیروی و پیران به رای

(همان: ۲۴۸)

* تمامی پندها و راهکارهایی که سعدی در لابه‌لای حکایات بوستان بیان می‌کند، خود بر مدار خردورزی و اندیشه‌ورزی ظریف و دقیقی استوار است که بر ساخته ذهن تعقل‌گرای اوست. حتی هنگامی که مسئله جنگ و دفاع از سرزمین می‌شود، سعدی پادشاه را از نیرو و توان جنگی جوانان پیل افگن شیرگیر و شمشیرزن نمی‌هراساند، بلکه او را متوجه پیرانی می‌کند که از راه اندیشه فنون و راهکارهایی می‌یابند که به واسطه آن قادر به شکست حریف خویشند:

مترس از جوانان شمشیرزن حذر کن ز پیران بسیار فن
جوانان پیل افگن شیرگیر ندانند دستان روپناه پیر
خردمند باشد جهان‌دیده مرد که بسیار گرم آزموده‌ست و سرد

(همان: ۲۵۰)

و بر اساس همین رویکرد به عقل است که می‌گوید:

اگر دشمنی پیش گیرد ستیز به شمشیر تدبیر خویش بریز

(همان: ۲۵۱)

بنابراین سعدی در باب نخست بوستان با تکیه بر عنصر عقل و خرد، حکمت عملی و اخلاق فردی را به خواننده تعلیم می‌دهد و او را به سوی زندگانی برتر رهنمون می‌شود.

منابع

۱. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۶). کلیات سعدی: گلستان، بوستان و... از روی قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر.
۲. فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۳۷۹). المدینه الفاضله، ترجمه و تحشیه جعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. مولوی، جلال‌الدین بلخی (۱۳۸۲). مثنوی معنوی، تهران، انتشارات هرمس.
۴. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۶۰). اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.